

## تجزی در اجتهاد

سیداحمد میرحسینی\*

فراگیری هر فنّی مستلزم یادگیری مراحل ابتدایی آن است و بدون این مقدمه، دستیابی فرد به تمام مسائل و موارد مشکل آن فن به طور عادی ممکن نخواهد بود. رسیدن به اجتهاد نیز از این قانون مستثنا نیست و عملاً اجتهاد مطلق بعد از توانایی اجتهاد در بخش‌های جزئی و روشن حاصل خواهد شد که در چنین مواردی به وی مجتهد متجزی اطلاق می‌شود و توانایی مجتهد در این حدّ منشأ آثاری است، از جمله این که: اولاً، روحیه اعتماد به نفس و جرئت محقق در عرصه‌های مختلف تحقیقی فزونی می‌یابد. ثانیاً، زمینه دستیابی به اجتهاد مطلق را برای او فراهم می‌شود و از نظر عملی به تدریج از تقلید دیگران در مسائلی که خود اجتهاد کرده، بی‌نیاز می‌شود. در این مقاله سعی شده است اصل امکان تجزی در اجتهاد و حجیت رأی مجتهد متجزی برای خودش، به طور مختصر بررسی گردد.

## مقدمه

اجتهاد که در لغت به معنی بالاترین مرتبه سعی و کوشش در جهت دستیابی به مطلبی است. این واژه در «لسان العرب» چنین معنا شده است: «الاجتهادُ وَالتَّجَاهُدُ بَدَلُ الْوُسْعِ وَ الْجُهُودِ وَ فِي حَدِيثٍ مَعَاذِ اجْتِهَادِ رَأَى الْاجْتِهَادَ، بَدَلُ الْوُسْعِ فِي طَلَبِ الْأَمْرِ - وَ هُوَ إِفْتِعَالٌ مِنَ الْجُهْدِ الطَّاقَةِ».<sup>۱</sup> اصل این واژه جهد یا جهد می باشد که احتمالاً هر دو به معنی طاقت آمده است و یا در صورتی که مفتوح خوانده شود به معنی مشقت به کار برده شده است.<sup>۲</sup> تعبیر مجهود در عبارت فوق به معنی مُشتهی، رغبت یا چیزی است که مورد رغبت است<sup>۳</sup> و حدیث معاذ اشاره است به سؤال پیامبر ﷺ در مورد چگونگی اجتهاد از معاذ بن جبل هنگام اعزام او به یمن که معاذ در جواب گفت: «أَقْضَى بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ أَجِدْ فَيَسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ أَجِدْ أَجْتَهِدُ رَأْيِي». ظاهراً مراد این است که اگر در واقعه‌ای از دلیل نقلی یعنی قرآن و حدیث مطلبی را پیدا نکردم به حکم عقل مراجعه می‌نمایم حکم عقل در مواردی که نص شرعی وارد نشده است به حسب مورد ممکن است براءت، اشتغال و یا احتیاط باشد.

## معنی اصطلاحی اجتهاد

اجتهاد مُصْطَلَحٌ نزد فقها و اصولیین عبارت است از تلاش فقیه در جهت دستیابی به حکم شرعی از طریق بررسی ادله آن حکم که این معنا در کلام بزرگان، با عبارت‌های متفاوتی بیان شده است.

از باب نمونه، صاحب معالم در معنای لغوی اجتهاد می‌گوید: «الاجتهادُ فِي اللُّغَةِ تَحْمُلُ الْجُهْدَ وَ هُوَ الْمَشَقَّةُ فِي أَمْرٍ. يُقَالُ اجْتَهَدَ فِي حَمْلِ الثَّقِيلِ وَ لَا يُقَالُ ذَلِكَ فِي الْحَقِيرِ»<sup>۴</sup> که تقریباً معنای مذکور با آنچه در ابتدای بحث راجع به معنی لغوی اجتهاد ذکر شد، یکسان است. در این جا اجتهاد به معنی تحمل مشقت و رنج در رابطه با امری معنا شده، چنان‌که تحمل مشقت در حمل اشیای سنگین نیز اجتهاد نام گرفته است. بنابراین می‌توان گفت اجتهاد همیشه با رنج زیاد مترادف است. سپس صاحب معالم اجتهاد اصطلاحی را

چنین بیان می‌کند: «فَهُوَ اسْتِفْرَاحُ الْفَقِيهِ وَوُسْعُهُ فِي تَحْصِيلِ الظَّنِّ بِحُكْمٍ شَرْعِيٍّ؛ آن عبارت است از: به کارگیری فقیه تمام توان خود را برای دستیابی به ظن نسبت به حکم شرعی»<sup>۵</sup>.

در این عبارت به کار گرفتن تمام توان یک فقیه در جهت دستیابی به ظن معتبر و مستند شرعی اجتهاد دانسته شده است و تعبیر «استفراغ الفقیه و وسعته» نشان دهنده بالاترین مرتبه کوشش در این راه است.

### مجتهد مطلق، مجتهد متجزی و امکان هر دو قسم

مجتهد ممکن است در همه فروع فقهی از توان استنباط برخوردار باشد و یا صرفاً در بخشی از آن چنین قدرتی داشته باشد که در صورت اول «مجتهد مطلق» و در صورت دوم «مجتهد متجزی» نامیده می‌شود. از آنجا که تطبیق فروع فقهی بر اصول در همه موارد یکسان نیست و در بعضی موارد با مشکلات و پیچیدگی‌هایی همراه است، استنباط حکم به سادگی امکان‌پذیر نیست. این مشکل ممکن است از موضوع حکم ناشی شود مثل این‌که از موضوعات مستحدثه و جدید باشد که در فقه مورد مشابه ندارد و امکان دارد یا از دلیل حکم ناشی گردد؛ یعنی اجمال یا تعارض ادله به شبهاتی منتهی شود که اهل فقه به آسانی نتوانند راه‌حل آن را دریابند. در چنین مواردی تنها متبحرین و نخبگانی که سالیان طولانی همه مسائل و موضوعات فقهی و ادله آن‌ها را بررسی نموده و دارای فراست و ذکاوت بالایی هستند می‌توانند ارائه طریق نمایند. در مقابل، بعضی مسائل فقهی از جهت موضوع کاملاً شناخته شده و از نظر دلیل دارای دلیل و یا ادله‌ای روشن و بدون معارض‌اند که فقیه در اولین برخورد می‌تواند حدود و مشخصات موضوع را تشخیص دهد و حکم را استنباط نماید.

صاحب معالم در مورد تجربه‌پذیر بودن اجتهاد پس از تصویر مسئله و بیان این‌که دو قول در آن مطرح است می‌گوید: جمعی از بزرگان و مشاهیر فقهی همانند علامه در تهذیب و شهید اول در ذکری و دروس و شهید ثانی (پدر صاحب معالم) در تعدادی از کتاب‌هایش به تجزی در اجتهاد قائل‌اند و با تعبیر «و صار قوم الی الثانی» به مانعین از

پذیرش این نظر اشاره می‌کند. سپس در مقام بیان دلیل قائلین به تجزی می‌نویسد: وقتی که مجتهد متجزی دلیل مسئله‌ای را به طور کامل بررسی کرد و از همه ابعاد از جهت دلیل مطلع شد، حال او در این مسئله و اجتهاد او در این مورد، همانند مجتهد مطلق خواهد بود و عالم نبودن او به سایر مسائل و ادله آن‌ها در استنباط این مسئله خاص دخالتی ندارد. پس همان‌گونه که در این مسئله مجتهد مطلق می‌توانست اجتهاد کند و اجتهاد او نافذ بود، مجتهد متجزی نیز جایز است استنباط کند.

آن‌گاه دلیل مانعین از تجزی در اجتهاد را چنین بیان می‌کند: با فرض این‌که متجزی فقط در بخشی از مسائل قادر به استنباط است، چه بسا دلیل همان موردی که او نسبت به آن جاهل است، به نوعی با دلیل مسئله مورد استنباط او ارتباط داشته و دلیل مورد مجهول، دلیلی معارض و یا مانع از حجیت دلیل مسئله معلوم او باشد و با فرض این احتمال، ظنّ به حکم مورد استنباط در این مسئله خاص برای او حاصل نخواهد شد. به تعبیر دیگر، این فرض، اجتهادی که حکم شرعی را ثابت کند حاصل نشده است. سپس خود در جواب این دلیل می‌نویسد: فرض در جایی است که مجتهد متجزی تمام موارد ادله مرتبط با مسئله مورد استنباط خویش را دیده و بررسی کرده است و این احتمال که در ادله سایر مسائل که در آن‌ها اجتهاد نداشته، موردی معارض و یا مانع از دلالت دلیل مسئله مورد اجتهاد باشد، خارج از مورد بحث خواهد بود و این به آن معنا است که در مسئله مفروض هم اجتهاد و استنباط تمام نشده است و سرانجام صاحب معالم امکان اجتهاد متجزی را با این عبارت تقریر می‌کند:

و التحقیق عندی فی هذا المقام انّ فرض الاقتدار علی استنباط بعض المسائل دون بعض علی وجه یساوی استنباط المجتهد المطلق لها غیر ممتنع؛ در واقع مطلب نزد من در این مورد این است که فرض قدرت داشتن کسی بر استنباط بعض مسائل بدون قدرت بر استنباط بعض دیگر، به نحوی که قدرت استنباطش در آن بعض مقدور یساوی استنباط مجتهد مطلق نسبت به همان مسائل باشد، ممتنع نیست.

به طور کلی، صاحب معالم در وجه جواز اعتماد به این نوع اجتهاد و مساوی بودن آن با اجتهاد مطلق ایراد گرفته و این نوع اجتهاد را به نوعی مرکب از اجتهاد و تقلید دانسته

است اما صاحب کفایه اجتهاد متجزی و وقوع آن را بدون تردید می‌پذیرد. راجع به امکان وقوع چنین اجتهاد ایشان می‌فرمایند: هر چند امکان وقوع آن بین بزرگان محل اختلاف است لیکن بی‌شک چنین اجتهادی امکان دارد؛ چرا که ابواب فقه از جهت مدارک متفاوت است و مدارک نیز از جهت آسانی و مشکلی یکسان نیست. همان‌طور که از جهت عقلی و نقلی بودن متفاوت است. و با فرض این‌که افراد در نوع اطلاع بر این مدارک و از جهت قدرت علمی و استعداد متفاوت‌اند پس چه بسا شخصی در ادله عقلی و یا نقلی بابی از فقه اطلاعات فراوان و نبوغ و قدرت زیادی داشته باشد ولی در مدارک باب دیگر از این توان برخوردار نباشد و چنین وضعیتی در ابواب مختلف فقه، ضرورتاً موجب می‌شود دستیابی به قدرت استنباط در بعضی از ابواب به جهت آسانی مدرک و یا مهارت شخص ممکن باشد و وی در ابوابی استنباط کند که چنین وضعیتی دارند. سپس ایشان اضافه می‌کنند: نه تنها امکان وقوع تجزی در اجتهاد با بیان گذشته ثابت می‌شود، بلکه دستیابی به اجتهاد مطلق معمولاً و عادتاً قبل از حصول اجتهاد در مرتبه متجزی، محال است؛ زیرا مستلزم آن است که از بیراهه طی مسیر کند و به تعبیر دیگر، بدون طی واسطه‌ها و مقدمات لازم مراحل را طی کند که چنین امری عادتاً محال است. به طور کلی ایشان معتقدند: حصول قدرت اجتهاد در همه ابواب مبتنی بر این است که ابتدا در تک‌تک ابواب قدرت اجتهاد برای مجتهد حاصل شود. نتیجه این‌که اصل موضوع تجزی در اجتهاد و امکان وقوع آن امری قابل پذیرش است و بزرگانی از اعلام فقه‌ها آن را پذیرفته‌اند.

## حجیت رأی مجتهد متجزی در حق خود او

بی‌تردید استنباط متجزی نشان‌گر دستیابی به مرحله بالایی از علم فقه است و برای خود او و دیگران از ارزش علمی برخوردار خواهد بود. از عمده‌ترین آثار علمی این نوع استنباط این است که چنین علمی بر خود مجتهد حجت است و او در مسائل و احکامی که استنباط می‌کند، نیازی به تقلید از مجتهد دیگر ندارد. برای اثبات این ادعا که مجتهد متجزی همانند مجتهد مطلق نیازی به تقلید در مسائل

فرعی شرعی ندارد و رأی خود او در حق خودش نافذ است، باید به همان ادله لزوم تقلید مراجعه نمود که مفاد آنها عموماً لزوم رجوع جاهل به عالم است. بنابراین چون مجتهد متجزی در مسائلی که قادر بر اجتهاد است خود عالم خواهد بود، رجوع وی به عالم، تحصیل حاصل و خالی از فایده خواهد بود. ثمراتی مثل کثرت مذاکره در باب علم و مرارده با علما و اهل فضل و یا احياناً ثمرات اخلاقی دیگری مثل ایجاد زمینه تواضع بیش‌تر در عالم به واسطه سؤال از عالم دیگر نیز هیچ‌کدام مستلزم جواز تقلید نخواهد بود.

هم‌چنین تصور این معنا که نسبت مجتهد متجزی به مجتهد مطلق، نسبت عالم به اعلم است و تقدم اعلم ایجاب می‌کند که متجزی حتی در مواردی که خود استنباط کرده است از او تقلید نماید، تصویری است غیر قابل دفاع؛ چراکه در تقلید دیگران از مجتهد این بحث قابل طرح است که بر فرض وجود اعلم رجوع به عالم خلاف سیره معقول است. هر چند همان مورد را هم عده‌ای تجویز کرده و دست‌کم در مواردی آن را خلاف عقل نمی‌دانند. گذشته از این، در این‌جا بحث تقلید از غیر مطرح نیست بلکه عالم می‌خواهد به علم خود عمل کند و فرض این است که جهل او نسبت به سایر موارد و مسائل، دخالتی در علم او نسبت به مسئله مورد استنباط او ندارد؛ همان‌گونه که افضل بودن مجتهد مطلق در مواردی که متجزی نسبت به آنها عالم نیست، ربطی به علم متجزی در مسئله مورد استنباط او نخواهد داشت. بنابراین رجوع مجتهد متجزی در مسائلی که خود استنباط کرده به دیگری، توجیه معقولی ندارد.

صاحب کفایه بعد از بیان امکان تجزی در اجتهاد در مورد حجیت علم و استنباط مجتهد متجزی بر خودش و عدم نیاز به احتیاط، می‌نویسد:

الثانی فی حُجَّتِهِ مَا يُؤَدِّي إِلَيْهِ عَلَى الْمُتَّصِفِ بِهِ وَ هُوَ أَيْضاً مَحَلُّ الْخِلَافِ إِلَّا أَنَّ قَضِيَّةَ أَدَلَّةِ الْمَدَارِكِ حُجِّيَّةٌ لِعَدَمِ إِخْتِصَاصِهَا بِالْمُتَّصِفِ بِالْإِجْتِهَادِ الْمُطْلَقِ ضَرُورَةً أَنْ يَنْبَأَ الْعُقَلَاءُ عَلَى حُجِّيَّةِ الظَّوَاهِرِ مُطْلَقاً وَ كَذَا مَا دَلَّ عَلَى حُجِّيَّةِ الْخَبَرِ الْوَاحِدِ غَايَتُهُ تَقْيِيدُهُ بِمَا إِذَا تَمَكَّنَ مِنْ دَفْعِ مُعَارَضَاتِهِ كَمَا هُوَ الْمَقْرُوضُ؛<sup>۷</sup>

موضع دوم از کلام در بحث تجزی در اجتهاد، راجع به حجیت مطلبی است که متجزی به

آن رسیده بر خود شخص متجزی و این کلام نیز مورد اختلاف واقع شده است، همان طور که امکان تجزی مورد اختلاف بود. مقتضای ادله منابعی که متجزی در اجتهادش به آن‌ها استناد نموده، حجیت فتوای او برای خودش می‌باشد، چون حجیت این ادله مختص به مجتهد مطلق نیست؛ مثلاً در حجیت ظواهر که عمده دلیل آن بنای عقلا است بدیهی است که بنای عقلا بر حجیت ظواهر است برای هر کس که قادر به فهم معنای آن باشد، اعم از مجتهد مطلق و یا متجزی و همین طور ادله‌ای که بر حجیت خیر واحد دلالت می‌کند در این جهت مطلق است نه این که مختص مجتهد مطلق باشد. تنها قیدی که ممکن است در نهایت حجیت خبر واحد را محدود کند قدرت مستنبط حکم بر دفع معارضات احتمالی و بررسی موانع حجیت آن است که در مجتهد متجزی طبق فرض چنین قدرتی خواهد بود.

بنابراین حجیت فتوای متجزی برای خود او در مواردی که استنباط می‌کند، جای شبهه نیست و در این موارد نیازی به تقلید ندارد و نه تنها چنین کسی لازم نیست تقلید کند بلکه با فرض دستیابی به حجت شرعی در موارد استنباط شده، تقلید از دیگری بر او جایز نخواهد بود و آنچه برای او حاصل شده، همان حجّت شرعی بر او خواهد بود؛ مگر این که به نوعی در زندگی خود به احتیاط عمل کند که آن هم امری است مشکل و غیر مأمور، ولی به هر حال تقلید از دیگری در این مسائل برای او حجیت نخواهد داشت.

## آیا تقلید از متجزی جایز است؟

بعد از بیان حجیت رأی متجزی برای خودش این سؤال مطرح می‌شود که آیا تقلید نمودن دیگران از او در مسائلی که اجتهاد نموده جایز است؟ در این جا نیز همانند بحث گذشته باید به ادله تقلید مراجعه نمود. یکی از ادله لزوم تقلید عامی از مجتهد، سیره عقلا است که شاید عمده‌ترین دلیل در لزوم تقلید باشد و به تعبیر صاحب کفایه امری است فطری و جبلی بشر و نیازی به دلیل ندارد؛ چرا که اگر باب تقلید و جواز آن سد شود، راه علم به تکلیف بر غیر مجتهد مسدود خواهد شد.<sup>۸</sup>

عقلای عالم به مقتضای همین فطرت در همه امور به کاردانان رجوع می نمایند ولیکن در تقلید عامی از عالم وقتی به سیره عقلا رجوع می کنیم، باید وسعت و قلمرو دلالت سیره را در نظر بگیریم. آیا عقلای عالم در امور مختلف به طور فطری به دانایان مراجعه می نمایند؟ این سیره در مراجعه به چه نوع کاردانی است آیا در امور عادی زندگی شخصی مردم به کسی که تنها قسمت کوچکی از علمی را می داند مراجعه می کنند یا هم چنان در انتظار دسترسی به خبره کامل به سر می برند؟ ابتدا چنین تصور می شود که رجوع به خبره در مورد خاص، امری متعارف و مقبول عقلا است، لیکن بعد از دقت جای این شبهه است که آیا در همه موارد و فئونی که مورد نیاز بشر است وضع چنین خواهد بود؟ یا این که در بسیاری از موارد عقلای عالم اهل احتیاط و دقت بوده و در مسئله مورد نیاز خود به هر خبره ای رجوع نمی کنند؟ از باب مثال، به طور معمول مردم برای درمان بیماری های جسمانی خود به پزشکان مراجعه می نمایند حال اگر شخصی تنها در یک یا چند مسئله طبّی دارای اطلاعات پزشکی بود آیا عقلا در درمان و معالجه در همین مورد خاص به وی مراجعه می نمایند یا این که معمولاً به پزشک کامل مراجعه می کنند و اطلاع در یک و یا چند مسئله خاص پزشکی را در این مورد کافی نمی دانند؟ ظاهراً عقلا در این موارد بدون اضطراب اقدام نمی کنند و در فرض دسترسی به طیب، در انتظار او به سر می برند.

حال اگر این موضوع را در بعضی از مسائل مهمّ بشر بررسی کنیم، مطمئناً عقلای عالم دقت و احتیاط بیشتری را به خرج خواهند داد؛ مخصوصاً در مواردی که مسئله سعادت و کمال واقعی انسان مطرح است. بنابراین در تقلید از مجتهد متجزّی در مسائل فرعی فقهی دینی، شیوه عقلایی تقلید از متجزّی نیست بلکه در بحث تقلید اگر به دنبال تقلید اعلم نباشند، دست کم به مجتهد مطلق مراجعه می نمایند و تقلید از مجتهدان متجزّی که تعداد آنان هم بسیار است، معمول بین عقلای متشرّعه نمی باشد. نتیجه این که: دلیل سیره به عنوان عمده ترین دلیل در جواز تقلید، تقلید از مجتهد متجزّی را شامل نمی شود.

هم چنین ادله نقلی حجّیت قول خبره و لزوم رجوع به او - اعم از آیات قرآنی و



احادیث معصومین علیهم السلام - ظاهراً تنها لزوم رجوع جاهل به عالم را مد نظر قرار داده‌اند. از آیات قرآنی که برای لزوم تقلید ممکن است به آن‌ها استناد کرد آیه شریفه «فَلَوْ لَا نَفَرَّ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ؛ پس چرا از هر جمعیت و فرقه‌ای جمعی مسافرت نمی‌کنند تا در امر دین تحقیق نمایند»<sup>۹</sup> و آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ پس از دانایان و اهل ذکر سؤال نمایید اگر نمی‌دانید»<sup>۱۰</sup> می‌باشد که در اصل دلالت این آیات بر وجوب تقلید از مجتهد، به خصوص در آیه دوم، جای شبهه است تا چه رسد به دلالت بر حجیت تقلید از مجتهد متجزی.

اما از احادیث در این موضوع به چند دسته از روایات می‌توان تمسک کرد: یک دسته از احادیثی هستند که در مورد توجه به علما و ترغیب در جهت کسب فیض از آنان وارد شده است؛ مثل دو حدیث نبوی زیر:

مَنْ تَعَلَّمَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ عَمَّنْ يَثِقُ بِهِ كَأَنْ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ يُصَلِّيَ أَلْفَ رَكْعَةٍ؛ هر کس بابی از علم را نزد کسی که به او اعتماد دارد بیاموزد، از خواندن هزار رکعت نماز برای او برتر است.<sup>۱۱</sup>

المؤمن إذا مات و تزك ورقة واجدة عليها علم تكون تلك الورقة يوم القيمة سترأ فيما بينه و بين النار و أعطاه الله تبارك و تعالى بكل حرف مكتوب عليها مدينة أوسع من الدنيا سبع مرات. و ما من مؤمن يقعد ساعة عند العالم إلا ناداه ربه عزوجل جلست الى حبيبي فوعزتي و جلالي لا سكنتك الجنة معه و لأبالي؛ هرگاه شخص مؤمنی بمیرد در حالی که صفحه‌ای مطالب علمی از او باقی بماند، این ورق روز قیامت مانع رسیدن آتش عذاب الهی به آن شخص می‌گردد و خداوند در مقابل هر حرف از نوشته‌های علمی بر این صفحه، شهری از بهشت عنایت می‌فرماید که به اندازه هفت برابر دنیا است و مؤمنی نیست که ساعتی نزد عالمی بنشیند مگر این که خداوند چنین به او خطاب کند در نزد حبیب من نشستی قسم به عزت و جلالت خود که تو را در بهشت با او هم‌نشین خواهم کرد و از این تفضل بر من باکی نیست.<sup>۱۲</sup>

دسته دوم احادیثی می‌باشند که مسائل را در حکم دینی به بعضی از اصحاب ارجاع داده‌اند؛ چنان‌که در روایتی شعیب عقرقوفی از امام صادق علیه السلام می‌پرسند: «رُبَّمَا احْتَجْنَا

آن نَسألَ عَن الشَّيْءِ قَن نَسألُ؟؛ در موارد زیادی احتیاج به سؤال کردن از مسئله‌ای داریم از چه کسی پرسیم؟ و حضرت در پاسخ می‌فرماید: «علیک بالأسدی» که مقصود ابابصیر است.<sup>۱۳</sup> و مثل حدیث منقول از امام رضا علیه السلام در پاسخ علی بن مسیب که متن حدیث چنین است:

عن علی بن المسیب الهمدانی قال: قلت للرضا شئتني بعيدة و لست أصل إليك في كل وقت فممن أخذ معالم ديني؟ قال من زكريا ابن آدم القمي المأمون على الدين و الدنيا!<sup>۱۴</sup> علی بن مسیب می‌گوید: به امام رضا؛ عرض کردم منزل من از شما دور است و نمی‌توانم هر وقت اراده کنم به شما دسترسی پیدا کنم پس از چه کسی پرسش‌های دینی خودم را سؤال کنم؟ حضرت فرمود: از زکریا بن آدم القمی.

دسته سوم روایاتی‌اند که در آن‌ها دستور فتوا به بعضی از اصحاب داده شده است؛ مثل آن که امام علیه السلام به ابان بن تغلب می‌فرماید:

إجلس في مسجد المدينة وأفت الناس فأنت أحب أن يرى في شيعتي مثلك؛ در مسجد بنشین و برای مردم فتوا بده همانا من دوست دارم در شیعیانم همانند تو در این منصب دیده شوند.<sup>۱۵</sup>

نیز نقل شده است امام صادق علیه السلام از معاذ بن مسلم سؤال کرد: «به من خبر رسیده است که در مسجد جامع می‌نشینی و برای مردم فتوا می‌دهی» بعد خود حضرت این عمل را تأیید کرده و می‌فرماید: «إصنع كذا؛ همین کار را انجام بده و بر این عمل باقی باش»<sup>۱۶</sup>.

با دقت در این احادیث چنین نتیجه‌گیری می‌شود که منظور معصومین علیهم السلام رجوع به دانشمندان و بهره‌گیری از فضل و شرافت و علم آنان و پیروی از آن‌هاست؛ بدون این که نسبت به شرایط و خصوصیات علمی و عملی لازم در این پیروی، در مقام بیان باشند. در روایت دسته دوم و سوم خواصی از شاگردان و نخبگان از اصحاب ائمه علیهم السلام مدنظر امام بودند که مقایسه کردن دیگران با آن‌ها بسیار مشکل است. نهایت چیزی که از این احادیث می‌توان استفاده کرد اصل جواز یا لزوم تقلید جاهل از عالم است و بر جواز تقلید خاص، همانند تقلید از مجتهد متجزی، دلالتی ندارند.

بنابراین دلیل قابل اعتمادی بر جواز تقلید از مجتهد متجزی به عنوان  
ایس‌ن‌که حجّتی بر مقلّد ایجاد کند نداریم و رأی مجتهد متجزی صرفاً  
برای خود او نافذ است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۳۵.
۲. همان، ص ۱۳۳.
۳. همان، ص ۱۳۴.
۴. معالم الاصول (چاپ قدیم) ص ۲۲۲.
۵. همان.
۶. محمدکاظم خراسانی، کفایة الاصول (چاپ سنگی) ص ۴۲۷.
۷. همان، ص ۴۲۸.
۸. همان، ص ۴۳۵.
۹. توبه (۹) آیه ۱۲۲.
۱۰. نحل (۱۶) آیه ۴۳ و انبیا (۲۱) آیه ۷.
۱۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۱۳، حدیث ۲۲.
۱۲. همان، باب ۸، حدیث ۶۳.
۱۳. همان، باب ۱۱، حدیث ۱۵.
۱۴. همان، حدیث ۲۷.
۱۵. رک: سیدعلی نقی حیدری، اصول الاستنباط، ص ۲۷۷.
۱۶. حر عاملی، همان، حدیث ۳۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی